

تحلیل هفته

شماره: 465

(از 25 دلو الی 03 حوت 1403 هـ ش)

نگاهی به سیاست خارجی دونالد ترامپ و تأثیر آن بر نقش بین‌المللی امریکا



این نشریه هفته‌وار، تحلیل رویدادهای مهم سیاسی، اقتصادی، امنیتی و اجتماعی افغانستان و منطقه است که به زبان‌های پشتو، دری، انگلیسی و عربی توسط مرکز مطالعات استراتژیک و منطقی تهیه و نشر می‌گردد.

آنچه درین شماره می خوانید:

- نگاهی به سیاست خارجی دونالد ترامپ و تأثیر آن بر نقش بین المللی امریکا..... 3
- بازگشت به دکترین مونرو 3
- جایگاه کنونی امریکا و ابزارهای آن..... 4
- تأثیر سیاست های ترامپ بر نظام بین الملل..... 5
- تغییر رویکرد نه تغییر هدف 6
- نتیجه گیری 7
- پیشنهادات..... 8
- منابع 8



نگاهی به سیاست خارجی دونالد ترامپ و تأثیر آن بر نقش بین‌المللی امریکا

مقدمه

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده امریکا، که دوره اول ریاست‌جمهوری خود را با اجرای سیاست‌های غیرمعمول در عرصه سیاست خارجی این کشور سپری کرد، پس از یک دوره وقفه، مجدداً در انتخابات پیروز شد و در مقابل کامالا هریس به پیروزی رسید و چهل و هفتمین رئیس‌جمهور امریکا گردید. او که به اعمال سیاست‌ها و اتخاذ رویکردهای متفاوت مشهور بود این بار نیز سیاست داخلی و خارجی خود را در تداوم سیاست دوره اول و حتی با شدت بیشتری شروع کرد. مهم‌ترین اصولی که ترامپ بر پایه آن پالیسی‌ها خود را اعمال می‌کند اصل «اول امریکا» و «بزرگ ساختن دوباره امریکا» است. به نظر می‌رسد که ترامپ می‌خواهد با کاهش بین‌المللی‌گرایی امریکا، دور شدن از حقوق و رژیم‌های بین‌المللی، قطع کمک‌های جهانی امریکا، دور شدن از اتحاد‌های سیاسی- نظامی امریکامحور و شروع جنگ‌های اقتصادی با شرکاء و رقبای خود این اهداف را تأمین کند. با این حال پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا این پالیسی‌ها به جایگاه بین‌المللی امریکا لطمه وارد نمی‌کند؟ و یا اینکه در صورت تداوم این پالیسی‌ها به شکلی که ترامپ آنها را در پیش گرفته است، امریکا از جایگاه ابرقدرتی موجود سقوط نخواهد کرد؟ در مجموع می‌توان به عنوان فرضیه دو پاسخ به پرسش‌های فوق ارائه کرد: اول اینکه ترامپ واقعاً می‌خواهد با بازگشت به دکترین انزواگرایانه مونرو، دخالت‌های جهانی امریکا را به هدف بهبود وضعیت داخلی امریکا کاهش دهد که البته تأثیرات زیادی بر نظام بین‌الملل خواهد گذاشت و دوم اینکه ترامپ به عنوان یک سیاست‌مدار عمل‌گرا و منفعت‌طلب، توسعه‌طلبی امریکایی را در قالبی دیگر و با رویکردهای جدیدتر دنبال خواهد کرد.

بازگشت به دکترین مونرو

در طول قرن نوزدهم اساس سیاست خارجی امریکا را دکترین مونرو تشکیل می‌داد. این دکترین در سال ۱۸۲۳ م توسط جیمز مونرو رئیس‌جمهور ایالات متحده امریکا به عنوان اصل اساسی سیاست خارجی امریکا و مبنای تعامل آن کشور با قدرت‌های اروپایی اعلان شد.^۱ بر اساس این دکترین مداخله کشورهای اروپایی در قاره امریکا غیردوستانه تلقی شده و تهدیدی علیه امنیت ملی امریکا خوانده شد و آن کشور در صورت مواجه شدن با تهدید در قاره امریکا خود را ملزم به دفع و رفع آن قلمداد کرد. در مقابل ایالات متحده امریکا از هرگونه مداخله در اروپا و یا قرار گرفتن در مناقشات و منازعات قدرت‌های اروپایی خود را کنار کشیده و به عنوان کشوری بی‌طرف صرفاً در موضع نظاره‌گری قرار گرفت. منطق اساسی نهفته در دکترین مونرو این بود که اروپا غرق در بحران و جنگ و کشمکش و فساد است و امریکا نباید خود را درگیر بحران‌های بیهوده اروپایی‌ها کند. در عوض امریکا با اتکا و توجه به منابع خود به دنبال ساختن و توسعه خود باشد. با

وجودیکه این اصل در ابتدا خیلی توسط اروپایی‌ها جدی گرفته نشد اما فرصت کافی برای امریکا ایجاد کرد تا با دوری از درگیر شدن در مخاصمات اروپایی به توسعه داخلی قدرت خود بپردازد. زمانی که امریکا در جنگ سال ۱۸۹۳ اسپانیا را شکست داد معلوم شد که تقریباً یک قرن فرصت کافی بود تا امریکا تبدیل به یک قدرت بزرگ شود.^۲ با شروع قرن بیستم و به خصوص جنگ جهانی اول دکترین مونرو به طور موقت کنار گذاشته شد و پس از جنگ جهانی دوم با اعلان دکترین ترومن به طور رسمی ملغا شد زیرا اساس دکترین ترومن را مداخله‌گرایی جهانی ایالات متحده امریکا و ایجاد ائتلاف‌های سیاسی و نظامی علیه شوروی تشکیل می‌داد. دکترین ترومن در طول جنگ سرد توانست امریکا را در همراهی با متحدین آن کشور در اروپا و آسیا (مثل جاپان) در برابر شوروی موفق سازد. پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، دکترین نظم نوین جهانی نیز مداخله‌گرایی جهانی ایالات متحده امریکا را براساس تقاضاهای جدید بیشتر ساخت.

هرچند ترامپ صراحتاً موضع روشنی در خصوص اینکه وی به دنبال احیای دکترین مونرو می‌باشد اتخاذ نکرده اما قدر مسلم این است که سیاست خارجی که وی به دنبال تأسیس آن است، رگه‌های آن در دور اول ریاست جمهوری او دیده شد و در حال حاضر قرار است با قوت بیشتری در دستور کار قرار گیرد، تداعی‌کننده احیای فارمت جدیدی از دکترین مونرو می‌باشد. در حقیقت اساس عدم بین‌المللی‌گرایی که ترامپ اختیار کرده نشان می‌دهد که او به دنبال نوعی انزواگرایی سودجویانه در سیاست خارجی است. هرچند نمی‌توان باور به اتخاذ کامل یک سیاست خارجی انزواگرایانه را توسط ترامپ به شکل جامع و مانع پذیرفتنی دانست اما ترامپ در صدد تلفیق انزواگرایی با اصل «اول امریکا» و مداخله در محیط بیرونی با اصل «عظمت را دوباره به امریکا بازگردانیم» می‌باشد. ترامپ همانند مونرو تلاش دارد تا قدرت امریکا را در قاره امریکا با فزون‌خواهی‌های چون تلاش برای تصرف مجدد کانال پاناما، ضمیمه کردن کانادا و حتی تصاحب (خرید) گرینلند مطلق بسازد. اصل دیگر انزواگرایانه ترامپ «استقلالیت اقتصادی» به خصوص بریدن از وابستگی به چین است. در تفکر ترامپ، امریکا با پذیرش تجارت آزاد فرصت را برای دیگران فراهم کرد تا با استفاده از ظرفیت‌ها و فرصت‌های فراهم شده توسط امریکا موقعیت خود را بالا ببرند. در نگاه ترامپ دنیا و اقتصاد لیبرال به عوض تأمین منافع امریکا به دیگران فرصت رشد و توسعه را فراهم کرده است. از نظر ترامپ پابندی امریکا به کنوانسیون‌های بین‌المللی برای امریکا دست‌وپاگیر بوده و باید امریکا از معاهداتی که فرصت اقدام خودمختار امریکا را محدود می‌کند خارج شود. همچنین در تصور وی بیهوده است که امریکا سالانه میلیاردها دلار پول را به عنوان اعانه در کشورهای دیگر طوری مصرف می‌کند که چندان تأثیری بر توسعه قدرت امریکا ندارد. بنابر این از نظر ترامپ ایجاد می‌کند که امریکا رویکرد بازگشت به خود و توجه به خود را برای بزرگ ساختن امریکا اتخاذ کند و قسماً معلوم می‌شود که وی در پی احیای دکترین مونرو با توجه به شرایط و مقتضیات جاری بین‌المللی است.

جایگاه کنونی امریکا و ابزارهای آن



با اینکه دکترین مونرو توانست آمریکا را به یک قدرت بزرگ بالقوه تبدیل کند، اما به اعتبار شواهد تبدیل شدن آمریکا به یک قدرت بالفعل پس از جنگ جهانی دوم و با اتخاذ رویکردهای بین‌المللی‌گرایی و چندجانبه‌گرایی محقق شده است. دولت مردان امریکایی پس از جنگ جهانی دوم که خود قبلاً وارد آن شده و از برندگان اصلی آن جنگ به‌شمار می‌روند، فضا و شرایط را برای ورود بین‌المللی فراهم دیدند. در فضای جدید تمام قدرت‌های تراز اول اروپایی به خاک یکسان شده و شوروی با ایدئولوژی ضد لیبرالگرایی در صدد بلعیدن اروپا و کل جهان بود. در این شرایط آمریکا خود را وارث لیبرالیسم و سرمایه‌داری دانسته و با توجه به توان بالای نظامی و اقتصادی که در طول چندین دهه قبل به دست آورده بود، از طریق طرح مارشال به کمک اروپایی‌ها و هر کشوری که لیبرالیسم و سرمایه‌داری را پذیرفته بود شتافت. همچنین آمریکا در کنفرانس برتون وودز نظم جدید اقتصادی دالرمحور را بنا کرده و بعداً نهادهای اجرایی برای تثبیت و تسجیل این نظم به‌وجود آورد. فراتر از اینها آمریکا برای تثبیت قدرت نظامی خود سازمان‌های نظامی چون ناتو را در اروپا تأسیس کرد. بازوی دیگری که کمک می‌کرد آمریکا کشورهای ضعیف‌تر را نیز در مدار خود قرار دهد اعطای کمک‌های بین‌المللی بود که با تأسیس USAID در سال ۱۹۶۱ توسط جان اف کندی رئیس‌جمهور وقت آمریکا به صورت رسمی به بهانه کمک به کشورهای فقیر به توسعه نفوذ آمریکا در آن کشورها پرداخت. علاوه بر اینها حقوق بین‌المللی هرچند از منابع متعدد سرچشمه گرفته اما بیشتر از هر کشوری به تثبیت جایگاه آمریکا در محیط بین‌المللی کمک کرد. به‌خصوص تأسیس ملل متحد و استقرار مقر اصلی آن در آمریکا و اینکه آمریکا بزرگ‌ترین تمویل‌کننده بودجه آن و سایر زیرمجموعه‌های آن است به گسترش نفوذ آمریکا در سطح جهانی کمک کرد. هرچند در مقابل آمریکا شوروی به عنوان ابرقدرت متخاصم قرار داشت و بخشی از اهداف آمریکا را سرشکن می‌کرد اما آمریکا توانست با استفاده از ابزارهای متعدد که یادآوری شدند، شوروی را منزوی و زمین‌گیر و بلاخره به نابودی کشاند.

تأثیر سیاست‌های ترامپ بر نظام بین‌الملل

طوری که بیان شد، آمریکا پس از کنار گذاشتن دکترین مونرو و اتخاذ رویکرد بین‌المللی‌گرایی با استفاده از ابزارهای مذکور توانست قدرت بالقوه خود را بالفعل ساخته و با کنار زدن شوروی به ابرقدرت بلامنازع نظام بین‌الملل تبدیل شود. برعکس جریان‌های اصلی که آمریکا خود آنها را بنا نهاده و به تثبیت جایگاه بین‌المللی آمریکا کمک کرده است، ظاهراً دیده می‌شود که ترامپ می‌خواهد با کاهش بین‌المللی‌گرایی آمریکا حتی در تعامل با متحدین اصلی خود نوعی انزواگرایی و یکجانبه‌گرایی اتخاذ کند. در صورت تحقق این امر که یکی از فرضیه‌های این نوشتار است، چه تبعات و تأثیراتی بر نظام بین‌الملل خواهد داشت؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت: به صورت کلی تأثیرات منفی و مثبت دارد. اولین تأثیری که یکجانبه‌گرایی ترامپ می‌تواند بر نظام بین‌الملل وارد کند، تضعیف حقوق بین‌الملل موجود، فروپاشی رژیم‌ها و قواعد حقوقی خواهد بود. ترامپ از دور اول ریاست جمهوری خود الی اکنون از چند

معاهده و سازمان بین‌المللی از جمله معاهده اقلیمی پاریس، معاهده برجام، پیمان تجاری اقیانوس آرام، سازمان یونسکو و شورای حقوق بشر سازمان ملل خارج است. ترامپ با خارج کردن آمریکا از این معاهدات و سازمان‌ها نوعی آشفتگی و بی‌اعتباری را در قبال حقوق بین‌الملل ایجاد کرده و جهان را به سوی آنارشیسم حقوقی سوق می‌دهد؛ زیرا در صورت عدم پابندی یکی از بزرگ‌ترین کشورهای که خود بانی بخش اعظم حقوق بین‌الملل موجود است، دیگران چرا به آن متعهد باشند! تأثیر دیگر که هم می‌تواند منفی ارزیابی شود و هم مثبت بالای ساختار نظام بین‌الملل است. در صورتیکه ترامپ بخواهد و یا بتواند آمریکا را از یک کشور بین‌المللی‌گرا به یک کشور یکجانبه‌گرا و برکنار از مسائل بین‌المللی تبدیل کند، قطعاً نظم موجود در معرض فروپاشی قرار می‌گیرد. هرچند در مورد نوعیت ساختار و نظم بین‌المللی موجود نظر قطعی نمی‌توان ارائه کرد اما به عقیده برخی از دانشمندان نظم موجود تک-چند قطبی بر محوریت یک قطب که آمریکا است می‌باشد.³ طبیعتاً با کاهش نقش بین‌المللی آمریکا جهان به گذار از نظم موجود بیشتر نزدیک شده و سرعت فروپاشی نظم موجود سرعت بیشتری به خود می‌گیرد که در این صورت مرحله گذار می‌تواند آشوبزا و آشفته باشد. اما از زاویه دیگر در صورت کاهش بین‌المللی‌گرایی آمریکا، فرصت برای ایجاد یک نظم پذیرفتنی‌تر که به‌خصوص نظمی چندقطبی که مناسب‌ترین نظم توسط دانشمندان روابط بین‌الملل خوانده می‌شود ایجاد خواهد شد که در این صورت می‌توان به تغییر وضع موجود به وضع مطلوب بیشتر امیدوار بود.

تغییر رویکرد نه تغییر هدف

برعکس فرضیه قبلی، می‌توان این فرض را با قوت بیشتری مطرح کرد که ترامپ نه‌تنها در پی اعاده سیاست انزواگرایانه مونرویی نیست بلکه وی براساس ویژگی‌های شخصیتی و مهارتی خود می‌خواهد منافع آمریکا در سطح جهانی را با زبان و قرائتی مخصوص خودش تأمین کند. به بیانی واضح‌تر ترامپ رویکرد خود را در قبال اهداف آمریکا تغییر داده نه هدف‌های ملی و نقش‌های بین‌المللی آمریکا را. اگر به صورت موردی بررسی شود قضیه بیشتر واضح خواهد شد. در مورد خارج شدن ترامپ از معاهدات و سازمان‌های بین‌المللی می‌توان گفت که ترامپ برای به حداکثر رساندن توان عملیاتی یکجانبه‌گرایی خود معاهداتی که کشورهای متعهد به عبور از منافع فردی می‌کند کنار گذاشته است. در حقیقت ترامپ می‌خواهد میدان جولان آمریکا در سطح جهانی بیشتر ساخته و با فراغ‌بال‌تر منافع کشورش را تأمین کند. در بحث تهدید به خارج شدن از ترتیبات سیاسی و نظامی، ترامپ می‌خواهد با افزایش فشار بر متحدین خود بار سنگین هزینه‌ها بر گردن آنها بیاندازد نه اینکه خود را از قضایا کنار بکشد. چنانچه قبلاً نیز ترامپ متحدین خود در ناتو را وادار به افزایش بودجه‌های نظامی کرده و آنها را وادار به خرید بیشتر سلاح‌های آمریکایی کرد. در موضوع افزایش تعرفه‌ها ترامپ می‌خواهد از طریق آن از کشورهای مورد نظر خود امتیازات بیشتری در موضوعات دیگر بگیرد. مثلاً با تهدید افزایش ۲۵ درصدی تعرفه به کانادا و مکزیک آنها را وادار کرد تا در قبال امنیت مرزی سرمایه‌گذاری بیشتری نمایند.⁴ در خصوص افزایش تعرفه به چین معلوم شد که ترامپ می‌خواهد دو هدف



را به دست بیاورد. یکی رشد اقتصادی چین را کند بسازد و دیگر برای جبران خسارات ناشی از کاهش صادرات به چین، هند را جایگزین آن کند. چنانچه در توافق با نراندرا مودی قرار گذاشته شد که تجارت دوجانبه امریکا و هند تا پنصد میلیارد دالر افزایش یابد.⁵ در خصوص قطع کمک‌های جهانی امریکا که افغانستان را نیز متأثر ساخته است، هدفی به مراتب خطرناک‌تر در دستور کار ترامپ خواهد بود. ترامپ با تعلیق کمک‌ها به مدت سه ماه تمام کشورهای دریافت‌کننده کمک‌ها را به میز مذاکره کشانده و امتیاز بیشتر تقاضا خواهد کرد. مثلاً در مورد افغانستان این احتمال خیلی قوی است که ترامپ در بدل تداوم کمک‌ها از امارت اسلامی بخواهد با چین و یا روسیه و یا ایران روابط خود را تحت نظر امریکا تنظیم کند و حتی احتمال دارد که در بدل کمک‌ها پایگاهی در افغانستان از امارت اسلامی مطالبه کند چه اینکه بارها از میدان هوایی بگرام و اهمیت داشتن صحبت کرده است.

نتیجه‌گیری

امریکا در یک دور خاص یا پیشه کردن استراتژی انزوگرایی که به دکترین مونرو مشهور بود توانست از مناقشات بین‌المللی خود را دور بسازد. هرچند ترامپ واضحاً از انزوگرایی یاد نکرده اما از یک چشم‌انداز از فحوای عملکرد و سیاست‌هایش برمی‌آید که شاید وی به اتخاذ سیاست انزوگرایی مونرویی روی آورده باشد. با اینکه برخی از شواهد این فرضیه را پشتیبانی می‌کند اما فرضیه دومی که دلالت بر عملگرایی منفعت‌جویانه دارد بیشتر محتمل است. همانطور که توضیح داده شد، امریکا زمانی به یک ابرقدرت تبدیل شد که رویکرد بین‌المللی‌گرایی اتخاذ کرد. امریکا با استفاده از ابزارهای حقوقی بین‌المللی، اتحادیه‌ها و ائتلاف‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی و افزایش تجارت آزاد با کشورهای دیگر و هم‌کذا از طریق توزیع پول به عنوان کمک به کشورهای دیگر توانست جایگاه ابرقدرتی خود را تثبیت کند. پس در صورت گذر از اینها از امریکا چه خواهد ماند. گذشته از این ترامپ با این پیش فرض که با اعمال تعرفه‌های سنگین بر کشورهای دیگر می‌تواند موتور شکوفایی اقتصادی داخلی امریکا را بیشتر به حرکت درآورد، این را نادیده گرفته است که دنیای امروز که این همه رشد اقتصادی عظیم را تجربه کرده ناشی از تجارت آزاد است که یکی از بانی‌های اصلی آن خود امریکا می‌باشد. بنابراین نمی‌توان درست انگاشت که ترامپ به این موضوع واقف نباشد. از اینرو نتیجه گرفته می‌شود که ترامپ با اتخاذ رویکردی تلفیقی از انزوگرایی و بین‌المللی‌گرایی البته با توجه به اقتضات نظام بین‌المللی به دنبال تأمین بیشتر و یکجانبه منافع امریکا است. به این معنا که ترامپ با توجه به موضوعات می‌سنجد که در خصوص آن موضوع انزوگرایی خوب است یا پالیسی دخالت را بخواهد گیرد. با توجه به پس‌زمینه فعالیت اقتصادی خود حریص‌تر از سایر رهبران امریکایی می‌باشد. او خواب‌های به‌مراتب خطرناک‌تر از سایر رهبران امریکایی برای جهان دیده است که در صورت تحقق آنها دنیا وارد مرحله جدیدتر و امریکایی‌تر خواهد شد. به صورت کلی ترامپ با استفاده از شیوه‌های نوین تحمیل فشار در پی اطاعت‌پذیری بیشتر جهان، از امریکا می‌باشد.

پیشنهادات

از آنجا که ترامپ می خواهد منافع حداکثری خود را از طریق فشار و تهدید تأمین کند لازم است موارد ذیل توسط افغانستان مدنظر گرفته شود:

1. امارت اسلامی در باب مذاکره باید الگوی مذاکراتی ترامپ را شناخته و به راحتی زیر بار خواست های وی نرود؛
2. مشخص است که ترامپ در ابتدا پالیسی تهدید و ارعاب را در پیش می گیرد؛ از اینرو امارت اسلامی متوجه این شیوه باشد؛
3. امارت اسلامی با تکیه بر منابع داخلی و افزایش سطح مراودات با کشورهای منطقه، تلاش کند که میزان وابستگی افغانستان را به کمک های خارجی ولو که از طریق مؤسسات انجام می شود، کاهش دهد.

منابع

1. The Monroe Doctrine, 1823. Available at: https://www.gilderlehrman.org/history-resources/spotlight-primary-source/monroe-doctrine-1823?gad_source=1&gclid=CjwKCAiA2cu9BhBhEiwAft6lxP3D2pWQv7yGv1PfwXdeFhwO0sC0oilFhbUOLKui5IB7fKChN9bXxRoCjuQQAvD_BwE
2. Spanish American War. Available at: <https://www.history.com/topics/early-20th-century-us/spanish-american-war>
3. باری بوزان و دیگران. مناطق و قدرت ها، پژوهشکده مطالعات راهبردی: تهران، ۱۳۸۸، ص ۴۲.
4. کاخ سفید: کانادا، مکزیک و چین از روز شنبه با تعرفه روبرو خواهند شد. بی بی سی فارسی. تاریخ نشر ۱۴۰۳/۱۱/۱۲ قابل دسترسی: <https://www.bbc.com/persian/articles/c8xqdkn0jezo>
5. ترامپ وعده گسترش روابط تجاری را به نخست وزیر هند داد. سایت دویچه وله، تاریخ نشر ۱۴۰۳/۱۱/۲۶ قابل دسترسی <https://www.dw.com/fa-ir/%D8%AA%D8%B1%D8%A7%D9%85%D9%BE-%D9%88%D8%B9%D8%AF%D9%87-%DA%AF%D8%B3%D8%AA%D8%B1%D8%B4-%D8%B1%D9%88%D8%A7%D8%A8%D8%B7-%D8%AA%D8%AC%D8%A7%D8%B1%DB%8C-%D8%B1%D8%A7-%D8%A8%D9%87-%D9%86%D8%AE%D8%B3%D8%AA%D9%88%D8%B2%DB%8C%D8%B1-%D9%87%D9%86%D8%AF-%D8%AF%D8%A7%D8%AF/a-71607360>


مرکز مطالعات استراتژیک و منطقوی یک نهاد مطالعاتی غیردولتی و غیرانتفاعی می باشد که در سال ۱۳۸۸ خورشیدی در شهر کابل بنیان نهاده شده است. این مرکز از طریق پژوهش های دقیق و بی طرفانه خویش به منظور ارزیابی و غنامندی پالیسی ها در افغانستان و منطقه فعالیت می کند.

ارتباط با ما:

ایمیل: info@csrsaf.org

وب سایت: www.csrsaf.org



 : +93780618000

تماس: +۹۳۷۸۰۶۱۸۰۰۰



www.csrsaf.org



info@csrsaf.org